

سحر خیزی

«لا يزال العبد يتقرب الى بالنوافل حتى احبه فاذا احبه كنت سمعه الذی یسمع به و

بصره الذی یبصر به و لسانه الذی یسطق به»

بنده پیوسته به وسیله نوافل به من نزدیک می شود، تا دوستش دارم. وقتی
دوستش داشتم کوش او می شوم که با آن می شوند. چشمش می شوم که بدان می
نگردد و زبانش می شوم که به آن سخن می گوید.

(حدیث قدسی)



اشک چشم و سوز دل، آه شب و راز سحر داروی درد فراق و راه درمان یاقیم
گل فشاندیم از شمیم یاس یاسین باداد هر سحر راز و نیاز از لطف رحمان یاقیم

(حضرت استاد)

. عزیزا! میعاد گاه عاشق سحر است، و وقت ملاقات با محبوب سحر، آنگاه که خلائق همه در خوابند و شهر را غوغا خفته، ستارگان به نظاره شب خیزان و شب خیزان روی در آسمان، آنگاه که زبان سالکان خاموش ولی در درون صد جوش دارند، به آرامی بستر را ترک می نمایند و چون چشمانشان به آسمان افتاد سرود سحر را زمزمه می کنند: « ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الیل و النهار لآیات لا ولی الالباب الذین یدکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانک

وقنا عذاب النار (سوره آل عمران) » (ماغز ص 127)

. دور است عشق از جان آنان که سحر در بستر می مانند، گر ادعای عاشقی داری سحر را از یاد نمی ببری و از ابتدای شب خود را برای بیداری سحر آماده می سازی ممکن است نفس با تو در جنگ و ستیز آید، سلوک همه مراقبه و مجاهده است اینجا میدان ستیز است اگر می خواهی نفس را تربیت کنی بسم الله.

(همان ص 128)

. اگر شبی را در جشن و سروری با دوستان و آشنایان تا نیمه بگذرانی و به غفلت سرآری نفس از استراحت و خواب با تو دم نزند و حتی وعده دهد که شبی خوش و سروری شادمانه در پیش است ولی اگر اراده کردی که ساعتی از شب را در یاد خدا بنشینی و از بستر به در آیی، زبان بگشاید و از درون وسوسه سرآرد که بنده خدا! تو را استراحت لازم است؛ چون تو روز را در کسب معاش و شب را در طلب آخرت بسربری پس ای بدبخت کی استراحت کنی؛ فردا مریض می شوی بر خود ستم مکن.

(همان ص 128)

. گویی خدا را دوست دارم، در مقام ادعا همه قهرمانیم ولی در عمل همه ناتوان، عاشقی را گویند که محبوب در گشاده، بار داده و تو را در انتظار است، اما تو برای دیدار و ملاقات صدناز داری؛ ناز معشوق نازنین است ولی ناز عاشق خریداری ندارد بر این حدیث توجه کن: « دروغ می گوید آنکه پندارد مرا دوست دارد اما چون شب فرا رسد تا صبح به خواب می رود. آیا اینطور نیست که هر عاشقی دوست دارد با

محبوب خود خلوت کند. هان ای پسر عمران من بر حال دوستان خود
واقفم. (حدیث قدسی) «
(همان ص 130)

#. اگر عشق تقرب به ساحت حق تعالی داری چه سان توانی از این
وسیله قرب صرف نظر کنی؟ خاصتاً که وصول به مقام محمود را برای
حبیبش در سایه تهجد و نماز شب می داند:
« و در شب هنگام برخیز جهت نافله چه بسا خدای جای دهد تو را به
مقام محمود. سوره اسراء »
(همان ص 134)

#. نازم آن دل شده ای را که پشت با خلق و روی با حق دارد؛ دل به
دلبر و جان به جانان داده آنگاه که چشمان همه خفته، دیده او بیدار و در
انتظار، آنگاه که زبان همه در کام های بدبو آرمیده کام او با ذکر،
عطر آگین است.
(همان ص 135)

#. رازیت مراهب و رازیت عجب شب داند و من دانم و من دانم و شب

آنکه این راز داند، روی از او باز نگیرد و آنکه این انس یافت
دیگرش با هیچ کس انس نبود؛ غم او به هزار شادی ارزد، حزن او
حزن سبز است و انس با او روح و راحت است.

(همان ص 137)

#. سحر چه لغت زیبایی، سحر عروس اوقات است، سحر شاه گل
ساعات است، سحر وقت مناجات است، سحر ساعت در گشایی است،
سحر نصف النهار جلوه وصال است. خوبان از آن دم که سپیده دم را دم
فرو بندد در انتظار شب اند و چون شب در آید در انتظار سحر.

(همان ص 146)

هر آن دری که روی اولیاء حق و بندگان صالحش باز شده در سحر و از برکت تهجد و نماز شب بوده است. (همان ص 146)

سحرخیزان هر نیمه شب نظاره گر ملکوتند و ملکوتیان نظاره گر ایشان و پروردگارشان به نظاره هر دو عالم. از معشوق این همه در گشایی و از تو این همه بیوفایی، از او این همه وفا و از تو این همه جفا؟ اگر در این ضیافت دعوت محبوب را لبیک نگویی در بازار عاشقان ژاژ می خوایی. (همان ص 148)

مستان عشق همه شب خمار ساغر سحراند، اگر شبی درد آلود کشند، سحری دیگر صهبای صافشان دهند. آن صهبا که ساقی آن محبوب ازلی است و چون در کشتی از همه جز خدا خالی شوی. (همان ص 151)

#.

یک شب اندر ظلمت شب های تار چشم بکشا و بین انوار یار
خلوت شب های تار اشک روان بسکند صدباغ و گل اندر روان
چون زند بر ساز تو زخمی نگار صد ترانه در درون آید به کار

(حضرت استاد)

آینه چون مقابل ظلمت باشد بی فروغ است و زمانی که روبروی خورشید قرار گرفت، خود، خورشید می شود. خواهی رخسارت از چنین نوری برخوردار باشد که هم خود نورانی باشی و هم به دیگران نور بخشی کنی شب را به عبادت حق تعالی از بستر به در آی. نه یک شب، نه یک ماه که بر این کار خویشتن را عادت ده.

(همان ص 158)

. بر ملکوت رسد آهی که شب هنگام از سینه دردمندی خیزد؛ خوشا اشکی که سحرگاه چشم گنهکاری را شوید. خوش آن ناله که از دل جانسوزی برآید. در بازار شب متاع پر رونق این هاست.

(همان ص 159)

. به جان عزیزت سوگند که نبوده است هیچ پیامبری و ولیّ خدایی جز اینکه هر چه داشته از برکت شب خیزی بوده . و وصل هر صاحب وصلت، و قرب هر مقربّی و لقای هر صاحب لقایی در سحر بوده.

(تجلی ص 123)

. آن قدح باده که شب دهند جاودانه مستیت بخشد! و آن حیاتی که بر جانّت رسد از نو هستی ات بخشد. آری اگر شب نبود زندگانی تعب بود و حدیث عمر جان بر لب بود. به روز هر چه از فرقت رنج آید، راز و نیاز شبانه گنج آید. جنجال روز بر سر عاشق سرسام آورد ولی انس

(همان ص 125)

شبانه او را صد کام آورد.

. سحر دعوت از خواص است و هر بی سرو پا را در این بزم ره نیست. اگر توفیقی تو را دست می دهد خدا را شکر گزار که توفیقت

(همان ص 127)

دادند چون سر آمرزشت دارند.

. آن را که سر راز و نیاز عاشقانه سحر است، شب را با شکم انباشته

(همان ص 197)

خوابیدن توفیق حاصل نشود.

. جانا برخیز که باده در سحر دهند؛ نوش داروی خسته جگر دهند؛ شب چه خسبی؟ که در گور فرصت خفتن بس داری. شب چه خسبی؟ که سلطان بار داده و تو را انتظار است. شب چه خسبی؟ که فیضان باران

(تجلی ص 203)

رحمتش بر لب تشنگان فراق شبانگاه می بارد.

#. عزیزا! آن که را عشق بستر است کجا عزم سفر تواند داشت؟ پس ای عزیز! مباد تو را که از برکات سحر باز مانی که باز ماندن یک شب هم خسروانی عظیم است.

(حدیث آرزومندی ص 183)

#. نفس سحر خیزی و نافله سحر، خود انقطاعی جمیل است. آدمی، روز که در کار اکتساب و آمیزش با مردم است و چون به خانه آمد در آمیزش و صحبت در خانواده است. اگر ساعتی را در خلوت خانه سحر، در بر روی خود نبندد و با پروردگار خویش سفره دل نگشاید، در چه زمان می تواند ارتباط با حضرت دوست داشته باشد؟

(مرغ سلیمان ص 134)

#. عزیزا! جانِ خمارِ شرابِ وصل دوست است و تنت گرسنه آخور، و تو مادام در اندیشه و فراهم کردن خوراکِ تنی. باش تا سحرگاهان از این ساغر، جانِ بی بهره نماند و ساقی این ساغر را در انتظار نگذاری.

(جهان ص 135)

#

خوشا آن شب که با عشق تو شد روز
خوشا نالیدن و اشک و خوشا سوز
نه بستنم دو صد شادی، بر این سوز
نه بفروشم شبی با تو، به صد روز
کجا بر شادی خامان برم رشک
نه بر کیرم دو صد کوه، بر این اشک
به شمعم رشک می آید که با سوز
همه شب را به اشک و غم، کند روز

به شمع رشک می‌آید، که بجنبد
 به بزم شب، به اشکش هست پیوند

شبان، بزم یار نازنین است
 همه شب، عارفان را بزم، این است

(حضرت استاد)

ای عزیز! دانی که جای قرآن توصیف بهشت است. اما بهشتی را که خداوند، برای اهل تهجد، نام می‌برد، می‌فرماید: احدی را از آن خبر نیست و به توصیفات، الفاظ این جهانی در نیاید. بنگر:

((تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ* فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْلَمُونَ))

(پهلوی از بستر تهی می‌کنند، پروردگارشان را از روی بیم و امید همی خوانند، و از آنچه به ایشان داده ایم می‌بخشند. هیچ کس نمی‌داند پاداش کارهایی که ایشان انجام می‌دادند، پاداشی که دیدار آن‌ها باعث روشنایی دیدگان است و برای ایشان، نهان داشته شده)

(سجده آیه 16، 17) (جهان ص 139)

عزیزا! گه با اشکی در دل شب، گه با سوزی در سحرگاه، گه با آهی از دل شکسته، صد گره گشاده شود و هزار در باز شود و بلاها بر داشته شود.

(جهان ص 141)

#

شب آمد شب بساط آشنایان
 شب آمد شب دوای بینویان

شب آمد تا که بلبل رازگوید
 شب آمد تا که مرغ حق بنالد

شب آمد تا ز خلق آیم کناره
 شب آمد تا که از دل غم کشایم
 شب آمد تا که هو از دل بر آیم
 الهی سینه را در شب تو بکشای
 بر این خلوت که شب ها نشاندی
 الهی! لذت انسم چشاندی
 نوید رحمتم در شب تو دادی
 الهی در شبنم صد در گشادی
 تو چون بودی شدم آن روز پیروز
 هر آن شب را که با تو کرده ام روز
 مبادا یک شبنم بی او سر آید
 چو هر شب خلوتی با دلبر آید
 هزاران در به دلداران کشوند
 قم الی بی بحر می چون سرودند

حضرت استاد

#. بر آن باش، که اگر خداوندت به نماز شب توفیق عنایت فرمود، آن را از خود ندانی و شاکر توفیق حق تعالی باشی، که اگر ت خدای نخواستہ، غرور و تکبری در تو حاصل آمد، ترک آن به.

(جهان ص 143)

#. اگر دیدی تو را توفیقِ برخاستن سحر، حاصل نیامد، یا برنامه خوابت را تنظیم نکرده ای و شب ها را با انس دوستان به نیمه رسانیدی، و یا گناهان روزت، تو را از محفل انس شب هنگام، باز داشته است.

(همان ص 145)

#. ای عزیز! اگر در روز وقت قیلوله و خواب بعد از ظهر نداری، حتماً شب ها را تا دیر وقت، به هزل مگذران و زودتر به بستر رو و با وضو بخواب، و از خدای تمناً کن که در ساعت موعود برخیزی و شب های بلند زمستان، بر ساعات سحر خیزی بیافزای و در تابستان از آن بکاه.

(همان ص 152)

(سؤال از محضر اساتد)

. لطف بفرمایید و دستور العملی برای نماز شب به بنده بدهید؟

جواب

ای عزیز: از مرکب زمانی توان استفاده کرد که آسایش و آرامش او فراهم شود. بدن مرکب شامت

علاوه بر نیاز آب و هوا و خوراک بدن شما استراحت لازم دارد. در وصیت نامه امیرالمؤمنین (علیه

السلام) جمله دوم می فرمایند: «وَالنَّظْمُ فِي أَمْرِكُمْ» «در کارهایتان منظم باشید»

نظم برنامه لازم دارد، آنگونه نظم را رعایت کنید که بسکان غائب بدانند الساعه شما در چه کار هستید.

نماز سروق، نهار و شام و صبحانه سروق، ورزش و مطالعه سروق. طبعاً خواب و بیداری

سر وقت. بنده از برنامه شما خبر ندارم که محصل یاد انشویا اداری یا کاسب هستید. خودتان باید برای خود نسبت به وضع خویش برنامه بریزید. حداقل هفت ساعت در شبانه روز به بدن خواب و استراحت بدهید آنوقت می توانید با عزم راسخ اگر عشق باشد برای نماز شب خود را آماده کنید در معانی سوره منزل نیز وقت فرمایید.

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند